

دست چیم که روی لیور بولدوزر بود اصابت کرد. با چفیه دستم را بستم تا جلوی خون ریزی گرفته شود که باردیگر ترکش به سویم آمد که دیگر متوجه نشدم چه اتفاقی افتاد، وقتی به هوش آمدم در بیمارستان صحرایی اهواز بودم.

علاوه بر دستم ترکش به پایم و یکی دیگر هم به کلاه آهنی ام خورده بود. بعد از عبور از کلاه دقیقاً قبل از این که به سرم برخورد کند به قسمت چرمی ته کلاه خورده و سرد شده بود، پزشک و قتی ترکش روی کلاه را دید، تعجب کرد و گفت: عمرت به این دنیا بوده که این ترکش قبل از برخورد به سرم سرد شده است.

عبدالقیوم که کمیسیون برای او ۵ درصد جانبازی تعیین کرده، می‌گوید: تا حدود ۲ سال بعد حتی به کمیسیون برای دریافت درصد جانبازی هم نرفتم و وقتی مراجعه کردم کمی از برخوردها دلسرد شدم. آن جا تصمیم گرفتم پس از حدود ۹ سال خدمت در جهاد سازندگی به افغانستان برگردم. ابتدا به غزنین رفتم آن جا طالبان ما را اذیت می‌کردند. به همین دلیل به هرات آمدم، قطعه زمینی گرفتم و خانه‌ای ساختم و زندگی می‌کردم تا این که یک روز طالبان خانه‌ها را بازدید کردند. آن‌ها

حتی فرش‌ها را هم زیر و رو می‌کردند، داخل کمد‌ها را می‌گشتند، تمام مدارک به خصوص عکس‌ها را سوزاندند، البته شکر خدا انگار چشمانشان عکس‌هایی را که روی تانک یا بولدزر و با تفنگ و انواع سلاح نظامی در مناطق جنگی ایران گرفته بودم نمی‌دید، آن‌ها همه را سوزاندند. در هرات هم راننده بولدوزر بودم تا این که ۲ سال قبل بعد از درگذشت مادر، پدر به هرات آمد و شرایط اش را توضیح داد به خاطر پدر هم که بود باید به ایران می‌آمدم، الان اگر چه بنیاد شهید همراهی می‌کند و با نامه پیگیری کرده اما کارم هنوز در اداره اتباع درست نشده است. گفت و گویم که به پایان می‌رسد، عبدالقیوم و پدرش نجیبانه می‌خواهند که پیگیری کنم تا اگر می‌شود مشکل تحصیل فرزند عبدالقیوم برطرف شود.

به دفتر روزنامه می‌آیم و موضوع را از آموزش و پرورش پیگیری می‌کنم، خدا را شکر مشکل فرزند عبدالقیوم حل می‌شود اما می‌دانم مثل فرزندان عبدالقیوم هنوز زیاد هستند که برای ادامه تحصیل مشکل دارند...

کردم ... حدود ۲ سال قبل که همسر من به رحمت خدا رفت دیگر در ایران تنها بودم. به افغانستان رفتم و تنها فرزندم عبدالقیوم را که او هم جانباز جنگ تحمیلی است به ایران آوردم تا در کنار من باشد. البته الان برای تمدید اقامت او دچار مشکل شده‌ایم که امیدواریم در این باره کمکی بشود تا این مشکل برطرف شود.

یسر جانشین یدر در جبهه

عبدالقیوم فرزند بزرگ آقا «گشتی» که حالا ۵۲ سال دارد، بین صحبت‌های پدرش حتی یک کلام هم به زبان نمی‌آورد. وقتی از او می‌خواهم از جانبازی اش برایم بگوید، این را می‌شنوم: «پدر صحبت کنند وقتی صحبت شان تمام شد صحبت می‌کنم.»

عبدالقیوم متولد ۴۲ است. می‌گوید: طلبه مدرسه علمیه فاطمیه مشهد بودم و درس می‌خواندم تا این که پدر مجروح شدند، درس را رها کردم و مدتی از پدر مراقبت کردم مدتی بعد به جهاد رفتم و به عنوان جهادگر به جبهه اعزام شدم، در مناطق جنگی راننده بولدور بودم و بیشتر اوقات در خط مقدم حضور داشتم تا این که در منطقه فاو دریکی از شب‌ها هنگام کار با بولدور ترکش خمبار به

شیروان در شمال خراسان تا نهندان در جنوب خراسان جاده احداث می‌کردیم و در زمان عملیات یا زمانی که نیاز داشتند به جبهه اعزام می‌شدیم. گاهی هنوز لباس را از تن بیرون نیاورده بودم که از ستاد پشتیبانی جنگ اعلام می‌شد که باید اعزام شویم. او خاطرات زیادی از روزهای جهاد در جنگ دارد. از دارخوین، اهواز، آبادان و روزهایی که در جاده آبادان در محاصره دشمن قرار گرفته بود، می‌گوید: در اوایل جنگ وزمانی که بنی صدر رئیس جمهور بود سه هفته در محاصره دشمن بودیم. خاطر هم هست در آن هوای گرم منطقه، آب هم نداشتیم یکی از لوله‌ها را سوراخ کردیم و از آب آن استفاده می‌کردیم.

در عملیات‌های مختلف از جمله آزاد سازی خرمشهر و کربلای یک حضور داشتیم، قبل از عملیات کربلای ۵ شرایطی پیش آمد که ممکن بود اجازه ندهند من بروم... گفتم تن به تقدیر الهی می‌دهم و رفتم. به «دویتیجی» رفتم، بعد از این که ماموریت در این منطقه انجام شد در مسیر برگشت در کمین دشمن گرفتار شدیم، ترکش به صورتم اصابت کرد البته چندترکش دیگر نیز کمر و دستم را مجروح کرد ... نیروهای امدادی من رابه پشت خط آوردند و از آن جا به اهواز منتقل شدم، در اهواز آن جا که شهدا و مجروح‌ها را می‌آوردند من را میان آن‌ها گذاشتند که یکی از پزشکان متوجه شده بود هنوز زنده‌ام و نبض دارم.

از این که اسیر شوم می ترسیدم چون افغانستانی بودم احتمالاً به مذاقشان خوش نمی آمد و شکنجه ام می دادند. وقتی چشم باز کردم و دیدم در ایران هستم خیلی خوشحال شدم، حالم که بهتر شد به بیمارستان ۱۷ شهریور مشهد منتقل شدم و پس از چند جراحی ترکش ها را از دست ها ، کمر و صورتم خارج کردند.

بعد از مدتی به کمسیون پزشکی بنیاد رفتم که همان جراح بیمارستان ۱۷ شهریور در کمسیون حضور داشت ،این کمسیون میزان جانبازی ام را ۴۵ درصد اعلام کرد. حدود ۱۲ ماه در مناطق عملیاتی خدمت کردم اگر چه دیگر توفیق خدمت در جبهه را نیافتم اما در مجموع ۲۵ سال در جهاد سازندگی خدمت

[illegible]